«جاهليت» در قرآن‏

تقى متّقى‏

موارد استعمال واژه «جاهليت» در قرآن‏

از كلمه «جاهليت» در چهار سوره مدنى قرآن كريم ياد شده است: آل عمران، مائده، احزاب و فتح. جاهليت در اصطلاح قرآنى از ريشه جهل به معنى سفاهت، دشمنى، غضب و سبك مغزى مشتق است نه از جهل به معناى نادانى و تباهى و سرگردانى.

يكى از پژوهشگران مى‏نويسد:

«من در شعر جاهلى نيافته‏ام كه كلمه جاهليت را استعمال كرده باشند، بلكه اين صيغه‏اى است كه فقط قرآن به كار برده و پس از نزول قرآن انتشار يافت، چنان كه نشانه دوره پيش از نزول قرآن شد.»(1)

پژوهشگر ديگرى نوشته است:

«جاهليت، از جهل به معناى ضد علم مشتق نيست، بلكه از جهل به معناى سفاهت، غضب و غرور و عدم پذيرش، مشتق است. در حديث اِفْكْ آمده است: "ولكن اجْتَهَلَتْهُ الْحِمَيَّهُ"؛ "يعنى غرور و غضب او را بر نادانى واداشت". در حديث است كه رسول خدا - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به ابوذر - آن گاه كه به مادر مردى ناسزا گفت - فرمود: "اِنَّكَ امْرُءٌ فيكَ الْجاهِلِيَّةُ"؛ "تو كسى هستى كه در تو هنوز روح جاهليت وجود دارد".

با توجه به اين سخنان روشن مى‏شود كه جاهليت بر سبك سرى، غرور، تعصّب، تفاخر و ... دلالت دارد. و اين‏ها امورى هستند كه در زندگى عرب پيش از اسلام به طور آشكار وجود داشته است.»(2)

حال مى‏پردازيم به موارد استعمال جاهليت در قرآن كريم.

اول: ظنّ جاهلى در پندار

خداى تعالى در سوره آل عمران فرموده است:

«وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ اِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِاِذْنِهِ حَتّى‏ اِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِى الْاَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما اَراكُمْ ما تُحِبُّونَ، مِنْكُمْ مَنْ يُريدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُريدُ الْآخِرَةَ، ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَليكُمْ وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنينَ اِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ عَلى‏ اَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فى‏ اُخْراكُمْ فَاَثابَكُمْ غَمّاً بِغَمٍّ لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلى‏ مافاتَكُمْ وَ لا ما اَصابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ، ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنةً نُعاساً يُغْشى‏ طائِفَةً مِنْكُمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَىْ‏ءٍ قُلْ اِنَّ الْاَمْرَ كُلُّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فى‏ اَنْفُسِهِمْ ما لا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كانَ لَنا مِنَ الْاَمْرِ شَىْ‏ءٌ ما قُتِلْنا هيهُنا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فى‏ بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ اِلى‏ مَضاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِىَ اللَّهُ ما فى‏ صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ ما فى‏ قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»(3)

«[در نبرد اُحُد] قطعاً خدا وعده خود را با شما راست گردانيد: آن گاه كه به فرمان او آنان را كشتيد، تا آن كه سست شديد و در كار [جنگ و بر سر تقسيم غنايم‏] با يكديگر به نزاع پرداختيد؛ و پس از آن كه آن چه را دوست داشتيد [يعنى غنايم را ]به شما نشان داد، نافرمانى كرديد. برخى از شما دنيا را و برخى از شما آخرت را مى‏خواهد. سپس براى آن كه شما را بيازمايد، از [تعقيب‏] آنان منصرفتان كرد و از شما درگذشت، و خدا نسبت به مؤمنان با تفضّل است. [ياد كنيد] هنگامى را كه در حال گريز [از كوه‏] بالا مى‏رفتيد و به هيچ كس توجه نمى‏كرديد و پيامبر، شما را از پشت سرتان فرا مى‏خواند. پس [خداوند ]به سزاى [اين بى‏انضباطى‏] غمى بر غمتان [افزود]، تا سرانجام بر آنچه از كف داده‏ايد و براى آنچه به شما رسيده است اندوهگين نشويد و خداوند از آنچه مى‏كنيد آگاه است. سپس [خداوند] بعد از آن اندوه، آرامشى [به صورت‏] خواب سبكى، بر شما فرو فرستاد، كه گروهى از شما را فراگرفت و گروهى [تنها] در فكر جان خود بودند، و درباره خدا، گمان‏هاى ناروا، همچون گمان‏هاى [دوران ]جاهليت مى‏بردند. مى‏گفتند: آيا ما را در اين كار اختيارى هست؟ بگو: سر رشته كارها [شكست يا پيروزى ]يكسر به دست خداست. آنان چيزى را در دل‏هايشان پوشيده مى‏داشتند كه براى تو آشكار نمى‏كردند. مى‏گفتند: اگر ما را در اين كار اختيارى بود [و وعده پيامبر واقعيت داشت ]در اين جا كشته نمى‏شديم. بگو: اگر شما در خانه‏هاى خود هم بوديد، كسانى كه كشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً [با پاى خود] به سوى قتلگاه‏هاى خويش مى‏رفتند. و [اين‏ها] براى اين است كه خداوند، آنچه را در دل‏هاى شماست، [در عمل‏] بيازمايد، و آنچه را در قلب‏هاى شماست پاك گرداند و خدا به راز سينه‏ها آگاه است.»

اين آيات از برخى حوادث جنگ اُحُد پرده برمى‏دارد. در آغاز جنگ طبق وعده‏اى كه خداوند به مسلمانان داده بود، پيروزى نصيب مسلمانان شد. امّا در ادامه، به سبب سستى و نزاع و نافرمانى‏اى كه در برخى پيدا شد، دشمن بر آنان شبيخون آورد و در نتيجه بسيارى كشته شدند و بسيارى نيز از ميدان گريختند، حال آن كه رسول خدا با ثبات قدم آنان را به بازگشت فرا مى‏خواند. پس از اين شكست، راست ايمانان اندوهگين شدند و غمى بر غمشان افزود.

سپس بار ديگر خداى تعالى فضل و رحمتش را شامل حالشان كرد و پس از آن اندوه شكست، امنيت و آرامش را بديشان بخشيد؛ و اين آرامش همان خواب سبكى بود كه آنان را فراگرفت و اضطراب و پريشانى را از دل‏هايشان زدود. آيه از اين گروه با چنين تعبيرى خبر داده است:

«ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنةً نُعاساً يُغْشى‏ طائفةً مِنْكُمْ ...»

اما گروه ديگرى كه آيه از آنان خبر داده است، گروه منافقانند؛ كه به ظاهر مسلمانند و در باطن، كافر. اينان نقش تخريبى خطيرى قبل، حين و پس از جنگ بازى مى‏كردند.

آن گاه كه اصحاب راست كردار در اطمينان و آرامش به سر مى‏بردند، اين منافقان «قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ»؛ «جز به نجات جان خويش نمى‏انديشيدند»، و حسابى، جز حساب عمر و رزق و احوال و اولاد خود نداشتند و به امر امّت اسلامى كاملاً بى‏توجه بودند.

از آن جا كه فقط به نجات خود فكر مى‏كردند، ثبات و اطمينان و آرامش نيز از دلشان رخت بربست و جايش را پريشانى و اضطراب و پندارها و تخيلات، و وسوسه‏ها گرفت. چنين، بهاى سنگينى را آنان كه فقط به خود و منافع خود مى‏انديشند و از مصالح امت اسلامى غافلند، بايد بپردازند.

آيه از برخى پندارهاى باطل اينان نيز خبر داده است:

«يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ»

«درباره خدا [و وعده‏هايش‏] گمان‏هاى ناروا مى‏بردند.»

در ظاهر خود را مؤمن به خدا و راضى به قضاى او جلوه مى‏دادند، ليكن در حقيقت به خدا گمان‏هاى باطل مى‏بردند؛ نه راضى به مقدرات او بودند و نه تسليم او مى‏شدند و نه بر ابتلايش صبر پيشه مى‏ساختند، بلكه از باب شبهه‏افكنى در ميان مسلمانان، اعلام مى‏كردند كه خدا، رسول و سپاه او را واگذاشته است؛ آنان بى‏جهت خود را به سختى جنگ مى‏افكنند و كشته مى‏شوند، و اگر در خانه‏هايشان مى‏ماندند، مال و جان‏شان محفوظ بود!

اين پندارهايى كه منافقان درباره خداوند داشتند، پندارهاى باطلى بود كه بر هواها و اوهام و وساوس آنان استوار بود. آيه، اين پندارها و اوهام باطل را به «پندارهاى جاهليت» توصيف فرموده: «يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ» و آن را مبهم رها نكرده، بلكه در خلال سخنان منافقان كه بر پندارهاى جاهلى باطلشان دلالت دارد، به تبيين آن پرداخته است.

نخستين نمودِ ظنِّ جاهلىِ منافقان، سخن‏شان به رسول خدا - صلى اللَّه عليه و آله - بود كه: «هَلْ لَنا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَىْ‏ءٍ»؛ «آيا [با چنين وضع دلخراشى ]پيروزى‏اى نصيب ما مى‏شود؟». اين سخن، اعتراضى بود بر رهبرى رسول خدا در جنگ احد، به ادعاى اين كه پيامبر نسبت به آنان بى‏توجه بوده و رهاشان كرده است. از اين رو با انكار مى‏گفتند: آيا در اين جنگ به ما نفع و نصرتى مى‏رسد؟!

چنين اعتراضى دليل بر جاهليت پندار، تصور و تفكر آنان است. حال آن كه پندار ايمانى، مؤمنان را به تسليم بودن در برابر امر الهى و رضا به قضاى او رهنمون مى‏شود. از اين رو آيه، بى‏فاصله و صريح پندار باطل‏شان را رد كرده است: «قُلْ اِنَّ الْاَمْرَ كُلُّه لِلَّهِ»؛ «اى رسول! بگو اختيار همه چيز [شكست يا پيروزى‏] يكسر دست خداست.»

نمود دوم پندار جاهلى منافقان در اين آيه جلوه‏گر است:

«يُخْفُونَ فى‏ اَنْفُسِهِمْ مَّا لا يُبْدُونَ لَكَ»

«آنان چيزى را در دل‏هاشان پنهان مى‏داشتند كه براى تو آشكار نمى‏كردند.»

جاهليت موجود در اين رفتار، آن است كه منافقان با آن كه مى‏دانند حضرت رسول - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - مؤيَّد از جانب خداست و خداوند براى وى مكرها و حيله‏ها و امور پنهان را آشكار مى‏سازد، باز هم با او از در نفاق و حيله وارد مى‏شوند؛ تظاهر به اسلام مى‏كنند و خود را تابع جلوه مى‏دهند، حال آن كه در ضميرشان كفر و تكذيب و اعتراض را پنهان داشته‏اند.

نمود سوم پندار جاهلى آنان، در اين سخن كه آيه از قول‏شان نقل مى‏فرمايد نهفته است:

«لَوْ كانَ لَنا مِنَ الْاَمْرِ شَئٌ ما قُتِلْنا هيهُنا»

«اگر ما را در اين كار اختيارى بود [و وعده پيامبر درباره پيروزى واقعيت داشت‏] در اين جا كشته نمى‏شديم.»

جاهليت در پندارى كه موجب شد چنين سخنى را بر زبان رانند، جاهليت اعتقادى است كه به قضا و قدر، عمر و اجل و مرگ و زندگى تعلق دارد. منافقان در اصل وقوع نبرد اُحد و بر خون‏هايى كه در اين ميدان ريخته شد و بر صحابى‏هايى كه در آن كشته شدند اعتراض داشتند و هم از اين رو در ميان مسلمانان شبهه پراكنى مى‏كردند و مى‏گفتند: اگر به ميدان جنگ نمى‏شتافتيم، خويشاوندان ما كشته نمى‏شدند و اگر آنان در خانه‏هاشان مى‏ماندند، عمرشان از دست نمى‏رفت.

اين ديدگاه منافقان درباره مرگ و زندگى، در واقع همان جاهليت تصورى اعتقادى است.

از اين رو آيه، چنين ديدگاهى را ضمن تبيين حقيقت ايمانى در باب زندگى و مرگ و عمر و اجل، اين چنين رد مى‏كند:

«قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فى‏ بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ اِلى‏ مَصاجِعِهِمْ»

«بگو اگر شما در خانه‏هاى خود هم بوديد، كسانى كه كشته شدن بر آن‏ها نوشته شده، قطعاً [با پاى خود ]به سوى قلتگاه‏هاى خويش مى‏رفتند.»

حقيقتِ ايمانىِ نهفته در اين رد آن كه: نه رفتن به جنگ و درگيرى با كفار از عمر انسان مى‏كاهد و نه ترس و چسبيدن به خانه و زندگى بر عمر وى مى‏افزايد. انسان جز به اجلى كه خداى سبحان براى وى مقرر داشته نمى‏ميرد و آن گاه كه اجلش به سر آيد و زمان رحيل فرا رسد، بى‏هيچ تأخيرى خواهد مرد؛ تحذير و احتياط - اگرچه به اوج خود برسد - جلوى مرگ را نمى‏گيرد؛ زيرا حَذَر در مقابل قَدَر، بى‏فايده است.

شهداى غزوه احد نيز اگرچه در خانه‏هاشان مى‏ماندند و در جنگ حاضر نمى‏شدند، باز خداوند آنان را به جايگاهى كه مرگشان در آن جا مقرر شده بود مى‏كشانيد و به سببى كه مى‏بايست بدان روح از تنشان جدا شود، مى‏رسانيد.

آيه، براى ما از پندار منافقان و اعتقادشان پرده بر مى‏دارد و شيوه تفكر و نظر آنان را نشان مى‏دهد و ظن و رأى‏شان را بازگو كرده و اين همه را در يك كلمه خلاصه مى‏فرمايد: ظنّ جاهلى.

چرا ظن جاهلى؟ زيرا اين پندارها، همان تصورات و افكار كفار در عصر جاهليت و قبل از نزول قرآن بود؛ قرآنى كه اين پندارهاى جاهلى را از روح و ذهن مسلمانان زدود. ليكن اين پندارها در ضمير منافقان باقى ماند؛ زيرا آنان در حقيقت از كافرانند.

جاهليت در آيه، صفت براى موصوف محذوفى است. تقدير آن چنين است:

«يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ كَظَنِّ اَهْلِ الْجاهِلِيَّةِ»

چنان كه گذشت، جاهليت در اين جا اسمى است كه از جهل اشتقاق يافته و از ابتكارهاى قرآن است و قبل از نزول اين آيات بر زبان مردم رواج نداشته است و از آن پس در احاديث نبوى و كلام صحابه وارد شد و كم‏كم استعمال آن در زبان عربى شايع شد.

از جاهليت در اين جا، سوءظن و تصور و ادراكى كه صاحبان‏شان را به سوى سفاهت، سبك‏سرى و بى‏ثباتى رهنمون مى‏شود و آنان را به حميت باطل و دشمنى گناهكارانه مى‏رساند، اراده مى‏شود. چنين اعمال و رفتارى از عرب‏هاى جاهلى كافر، پيش از نزول قرآن به راحتى صادر مى‏شد.

از امورى كه «ظن جاهلى» را - كه منافقان در اين جا بدان توصيف شده‏اند - روشن مى‏سازد، ظنّ سويى است كه جاماندگان از اعراب، اندكى پيش از صلح حديبيه، داشته‏اند، كه خداوند از آن حكايت كرده است:

«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْاَعْرابِ شَغَلَتْنا اَمْوالُنا وَ اَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْلَنا يَقُولُونَ بِاَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فى‏ قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِّنَ اللَّهِ شَيْئاً اِنْ اَرادَ بِكُمْ ضَرّاً اَوْ اَرادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً، بَلْ ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ اِلى‏ اَهْليهِمْ اَبَداً وَ زُيِّنَ ذلِكَ فى‏ قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْماً بُوراً»(4)

«بر جاى ماندگان باديه‏نشين به زودى به تو خواهند گفت: "اموال ما و كسان‏مان ما را گرفتار كردند، براى ما آمرزش بخواه." چيزى را كه در دل‏هايشان نيست بر زبان خويش مى‏رانند. بگو: "اگر خدا بخواهد به شما زيانى يا سودى برساند چه كسى در برابر او براى شما اختيار چيزى را دارد؟" بلكه [اين‏] خداست كه به آنچه مى‏كنيد همواره آگاه است. [نه چنان بود، ]بلكه پنداشتيد كه پيامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود برنخواهند گشت، و اين [پندار] در دل‏هايتان نمودى خوش يافت، و گمان بد كرديد، و شما مردمى درخور هلاكت بوديد.»

ظنّ باطل جاهلى در تصور و اعتقاد و انديشه، قبل از نزول قرآن به كفار جاهلى تعلق داشت كه پس از نزول قرآن به منافقان رسيد و گرفتارشان كرد؛ زيرا منافقان در پى دريافت بيان قرآنى در توجيه اين حوادث نيستند؛ بيان روشنگرى كه صحابه راست كردار به دنبال آن بودند و حقايق براى‏شان روشن مى‏شد و بدين وسيله از اوهام جاهلى‏اى كه منافقان گرفتارش بودند، نجات مى‏يافتند.

بنابراين، مردم داراى دو حالت متقابل هستند:

اول: ظن جاهلى در اوهام و وساوس و پندارها و تصورات و افكار؛

دوم: بيان قرآنى براى حقايق افكار كه جاهليت را مى‏زدايد.

مردم در انتخاب اين دو حالت - ظن جاهلى و حقيقت قرآنى - مختلفند؛ در زمان رسول خدا صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، صحابه آن حضرت حقيقت قرآنى را اختيار كردند كه در نتيجه، خداى تعالى ظنّ جاهلى و وسوسه‏هاى آن را از ايشان زايل كرد و به وادى ثبات و امنيت و آرامش رهنمون‏شان ساخت. حال آن كه منافقان ظن جاهلى را اختيار كردند و در نتيجه، تصور، اعتقاد و تفكرشان را فاسد ساختند و در وسوسه‏ها و هواى نفسانى درافتادند و دست به اقداماتى زدند كه بيانگر كم‏خردى، سبكسرى و جاهليت‏شان بود.

اين دو حالت متقابل، پيوسته و تا قيام قيامت در مردم وجود دارد؛ جمعى ظن جاهلى را برمى‏گزينند و در پى آن در فكر و تصور و نظر و اعتقاد، جاهلى مى‏شوند و عملكردشان نيز سفيهانه خواهد بود؛ جمعى نيز حقيقت قرآنىِ هدايت‏گر را اختيار مى‏كنند و در پى آن در تصور و رأى و انديشه، قرآنى مى‏گردند و در زندگى از وزن و آرامش و اطمينان برخوردار مى‏شوند.

دوم: حكم جاهلى در قانون‏گذارى‏

خداى تبارك و تعالى فرموده است:

«وَ اَنْزَلْنا اِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ اَهْوائَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فى‏ ما آتاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيراتِ اِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ وَ اَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ اَهْوائَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ اَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما اَنْزَلَ اللَّهُ اِلَيْكَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ اَنَّما يُريدُ اللَّهُ اَنْ يُصيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ اِنَّ كَثيراً مِّنَ النَّاسِ لَفاسِقُونَ، اَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»(5)

«ما اين كتاب [= قرآن‏] را به حق به سوى تو فرو فرستاديم، در حالى كه تصديق كننده كتاب‏هاى پيشين و حاكم بر آن‏هاست. پس ميان آنان بر وفق آنچه خدا نازل كرده حكم كن، و از هواهايشان [با دور شدن‏] از حقى كه به سوى تو آمده، پيروى مكن. براى هر يك از شما [امت‏ها] شريعت و راه روشنى قرار داده‏ايم. و اگر خدا مى‏خواست شما را يك امت قرار مى‏داد، ولى [خواست‏] تا شما را در آنچه به شما داده است بيازمايد. پس در كارهاى نيك بر يكديگر سبقت بگيريد. بازگشت [همه ]شما به سوى خداست؛ آن گاه درباره آنچه در آن اختلاف مى‏كرديد آگاهتان خواهد كرد. و ميان آنان به موجب آنچه نازل كرده، داورى كن و از هواهاى‏شان پيروى مكن و از آنان برحذر باش؛ مبادا تو را در بخشى از آنچه خدا بر تو نازل كرده به فتنه دراندازند. پس اگر پشت كردندت بدان كه خدا مى‏خواهد آنان را فقط به [سزاى ]پاره‏اى از گناهان‏شان برساند، و در حقيقت بسيارى از مردم نافرمانند. آيا خواستار حكم جاهليت‏اند؟ و براى مردمى كه يقين دارند، داورى چه كسى از خدا بهتر است؟»

آيه اخير از «حكم جاهلى» سخن مى‏راند و آن را در مقابل «حكمُ اللّه» قرار مى‏دهد. نيز ناپسند مى‏شمارد كه عده‏اى به دنبال حكم جاهلى باشند و مقرر مى‏دارد كه حكم جاهلى از حكم‏الله بهتر نيست.

سياق آيه، حكم كردن براساس آنچه خداوند نازل كرده و عرضه كردن اختلاف و دعوا بر شرع مقدس را واجب شمرده و از حكم بردن به غير منهاج الهى نهى كرده است.

بعد از آن كه خداى تعالى براى رسولش طبيعت قرآنى را كه بر وى نازل كرده بيان فرمود:

«وَ اَنْزَلْنا اِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ، مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ»

«ما اين كتاب را به حق به سوى تو فرو فرستاديم، در حالى كه تصديق كننده كتاب‏هاى پيشين است و حاكم بر آن‏هاست.»

به وى بر حكم كردن بين مردم به اين قرآنى كه بر او نازل كرده، فرمان مى‏دهد و با دو بيان بر اين نكته تأكيد مى‏ورزد:

بيان نخست:

«فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ اَهْوائَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ، لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فى‏ ما آتاكُمْ»

«پس ميان آنان بر وفق آنچه خدا نازل كرده حكم كن، و از هواهايشان [با دور شدن‏] از حقى كه به سوى تو آمده، پيروى مكن. براى هر يك از شما [امت‏ها ]شريعت و راه روشنى قرار داده‏ايم. و اگر خدا مى‏خواست شما را يك امت قرار مى‏داد، و[لى ]خواست تا شما را در آنچه به شما داده است بيازمايد.»

زيرا در پى امرش به پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به «حكم بما انزل الله»، نسبت به تبعيت از هواهاى ترك‏كنندگانِ حكم بردن به شرع الهى را نهى كرده كه منظور از اين ترك‏كنندگان، يهود و نصاراست. قرآن در اين جا حقيقت راهگشايى را بيان داشته است و آن اين كه براى هر امتى قانون ويژه و راه روشن مخصوصى است و اين قانون الهى و اين راه روشن قرآنى با وضعيت تمام امت‏ها سازگار است و نيازهاى‏شان را پاسخگوست.

مهم آن است كه رسول خدا - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، يقين داشته باشد كه خود بر صراط حق است و يهود و نصارى بر جاده هواها و گمراهى و شريعت‏شان نسخ شده است؛ پس چگونه حقى را كه با اوست ترك كند تا پيرو هواى آن‏ها شود! اين، معنايش داورى بردن به غير شرع الهى و مساوى با ضلالت، هوى و گمراهى است.

بيان دوم:

«وَ اَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ اَهْوائَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ اَنْ يُفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما اَنْزَلَ اللَّهُ اِلَيْكَ»

«ميان آنان به آنچه خدا نازل كرده، داورى كن و از هواهايشان پيروى مكن و از آنان برحذر باش؛ مبادا تو را در بخشى از آنچه خدا بر تو نازل كرده به فتنه دراندازند.»

آيه دوم، تكرار آيه اول نيست؛ زيرا آيه دوم اضافه جديدى دارد و آن اين كه از تلاش‏هاى اصحاب هوى از يهود و نصارى پرهيز لازم است؛ تا آن گاه كه ميان‏شان به آنچه خدا نازل كرده حكم مى‏كنى.

تعبير به «بَعْض» را نبايد در اين تحذير الهى از ياد ببريم. اين تعبير دلالت دارد بر آن كه «حكم بما انزل الله» واجب است در «كلّ» امور كوچك و بزرگ باشد و حرام است در «بعض» از امور «بما انزل الله» حكم نشود و به غير آن حكم شود؛ زيرا كسى كه از «بعض» دست بردارد، انگار كه از «كُلّ» ما انزل الله دست برداشته است؛ چون «ما انزل الله» تجزيه و تقسيم و معامله را بر نمى‏تابد.

بى‏گمان هر كس از يك درصد «ممّا انزل الله» دست بردارد و در آن به قانونى غير قانون الهى رضايت دهد، تاركِ حكم بما انزل الله خواهد بود و بدين جهت به عذاب الهى گرفتار خواهد شد.

كلمه «بعض» همچنين دلالت دارد بر آن كه حرام است شريعت اسلامى يكى از منابع قانون‏گذارى در دولت اسلامى، يا يكى از منابع اصلى قانون‏گذارى تلقى شود - چنان كه در قوانين اساسى دولت‏هاى اسلامى امروز چنين است - . آيه، يادآور مى‏شود كه «شريعت اسلامى» يگانه منبع قانون‏گذارى مى‏بايد باشد، و اين، معنايش مجاز نبودن اقتباس يا عاريه گرفتن از قوانين دولت‏هاى كافر غربى و شرقى است. بنابراين، هر دولت اسلامى معاصرى كه قوانينى را از انگلستان، فرانسه، امريكا، روسيه و حتى يهود اخذ كند، حكم بما انزل اللّه نكرده و شريعت الهى را پشت گوش انداخته است.

پس از اين دو بيان درباره پذيرش داورى شرع الهى و پرهيز از پذيرش داورى غير شرعى، چنين تقرير قرآنى قاطعى مى‏آيد:

«اَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُّوقِنُونَ؟»

«حكم الجاهلية» همان است كه از آيات پيشين فهميده مى‏شود. حكم جاهلى، حكمى است كه مقابل حكم الهى قرار داشته و با آن متناقض باشد؛ حكمى است بر اساس هوى و هوس؛ حكم يهود و نصارا و باقى كافران است؛ حكم به تشريعات و قوانين بشرى است كه ريشه در شرع الهى ندارد؛ حكم براساس شرايع آسمانى منسوخ پيشين است.

آيه، در مقام رد و انكار كسانى است كه به حكم جاهلى تمايل دارند و قوانين جاهليت را مى‏پذيرند: «اَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ». آيا هيچ عاقلى حكمى را كه براساس هواى نفس و نابخردى صادر شده خواهد پذيرفت؟

حكم نورانى‏اى كه در مقابل حكم جاهلى قرار دارد، حكمُ الله است. اگر حكم جاهلى بر هوى و هوس استوار است، حكمُ الله بر عدالت استوار است؛ اگر پذيرش حكم جاهلى حرام است، پذيرش حكمُ اللّه واجب است؛ اگر آنان كه داورى به حكم جاهلى مى‏برند، منكر و كافرند، آنان كه داورى به حكمُ الله مى‏برند، مؤمن و صالح‏اند: «وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»

در آيه، «حكم» به «جاهليت» اضافه شده است: حكمُ الجاهلية. اين اضافه دلالت دارد به اين كه حكم كردن به غير ما اَنْزَلَ اللّه نمودى از نمودهاى جاهليت است و جاهليت نيز گاه در حكم كردن و قانون‏گذارى است و گاه در خود قانون و قضاوت و گاه در سياست و اداره امور است.

بنابراين ممكن است ما حُكمِ جاهلى، تشريعِ جاهلى، قانونِ جاهلى، قضاء جاهلى، سياستِ جاهلى و اداره جاهلى داشته باشيم؛ در نتيجه اجتماع جاهلى، حكومت جاهلى و دولت جاهلى خواهيم داشت.

اين پديده‏ها در صورتى جاهلى خواهند بود كه از غير شرع الهى و راه روشن او گرفته شوند، از اين رو ممكن است حكومت و نظامى به شيوه جاهلى اداره شود و آن هنگامى است كه روش زندگى و حكومت در آن از حكمُ اللّه گرفته نشده باشد؛ حال در هر زمان و مكانى كه باشد و آن كشور به هر ميزان از پيشرفت و توسعه برخوردار بوده باشد.

سوم: جاهليت به معنى خُلق و رفتار و نمودن زينت‏ها

خداى تعالى فرموده است:

«يا نِساءَ النَّبِىِّ لَسْتُنَّ كَاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ اِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعُ الَّذى‏ فى‏ قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً، وَ قَرْنَ فى‏ بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْاُولى‏ وَ اَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتينَ الزَّكاةَ وَ اَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً، وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلى‏ فى‏ بُيُوتِكُمْ مِنْ آياتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ اِنَّ اللَّهَ كانَ لَطيفاً خَبيراً»(6)

«اى همسران پيامبر! شما مانند هيچ يك از زنان [ديگر] نيستيد، اگر سَرِ پروا داريد، پس به ناز سخن مگوييد تا آن كس كه در دلش بيمارى است طمع ورزد، و گفتارى شايسته گوييد. و در خانه‏هايتان قرار گيريد و مانند روزگار جاهليت قديم زينت‏هاى خود را آشكار مكنيد و نماز برپا داريد و زكات بدهيد و خدا و فرستاده‏اش را فرمان بريد. خدا فقط مى‏خواهد آلودگى را از شما خاندان [پيامبر ]بزدايد و شما را پاك و پاكيزه گرداند. و آنچه را كه از آيات خدا و [سخنان ]حكمت‏[آميز ]در خانه‏هاى شما خوانده مى‏شود ياد كنيد. در حقيقت خدا همواره دقيق و آگاه است.»

اين آيات و آيات قبل و بعد آن در پى سامان‏بخشى روابط اجتماعى و اخلاقى مردان و زنان مسلمان است. به فضايل اخلاقى ترغيب مى‏كند و از رذايل و نقايص اجتماعى كه موجب گسترش زشتى‏ها در ميان افراد اجتماع است، پرهيز مى‏دهد.

به زنان پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - يادآور مى‏شود كه آنان همچون ديگر زنان نيستند؛ زيرا تحت مراقبت اشرف مخلوقات، يعنى رسول خدا - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - قرار دارند، از اين رو بايسته است كه پيش و بيش از زنان ديگر به سوى فضايل اخلاقى حركت كنند.

آيات براى زنان پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - وظايفى را در قالب اوامر و نواهى بيان فرموده است. اين وظايف البته منحصر به زنان پيامبر نيست، بلكه صورت خطابىِ آن تمام زنان مسلمان را در هر زمان و مكانى شامل مى‏شود.

اوامر موجود در اين آيات‏

1- قول معروف، سخن نيكو و كلام هدفمند: «وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً»؛

2- قرار گرفتن در منازل و خارج نشدن از آن جز براى ضرورت، حاجت، قصد و هدفى. اما پرسه زدن در مسيرها، راه رفتن به ناز و آزادانه به هر سو نگريستن، با طبع زن مسلمان مكتبى سازگار نيست؛

3- برپايى نماز: «وَ اَقِمْنَ الصَّلاةَ»؛

4- دادن زكات: «وَ آتينَ الزَّكاةَ»؛

5- فرمان‏برى از خدا و رسول - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - : «وَ اَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»؛

6- يادكرد آيات و احكام الهى و پيوسته معانى آن‏ها را در نظر داشتن و بدين وسيله ملتزم بدان‏ها شدن: «وَاذْكُرْنَ ما يُتْلى‏ فى‏ بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ».

نواهى موجود در اين آيات‏

1 - به ناز سخن گفتن در مقابل مردان و استفاده از الفاظ نرم و لطيف، به شيوه‏اى اغواگر و برانگيزاننده و لحنى جذاب، همراه با لبخند يا حركت يا نگاه يا تمايل يا اشاره كه انگيزش را دو چندان كند. سبب اين نهى آن است كه مردِ مقابل در او طمع نورزد؛ زيرا اگر بيمار شهوت باشد و بوالهوس و بى‏بند و بار، در زنِ مقابل طمع مى‏ورزد و با چنين سخنان و حركاتى كه از او مشاهده كرده است، دسترسى به وى را سهل مى‏بيند و تحريك مى‏شود: «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعُ الَّذى‏ فى‏ قَلْبِهِ مَرَضٌ»؛

2 - آرايش كردن و عطر زدن و زيبايى خود را به مردان نمودن: «وَ لا تَبَرُّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْاُولى‏»؛

«تبرُّج» از ريشه «بَرْج» است. ابن فارس، مورد استعمال بَرْج را در دو معنا دانسته است:

الف) بروز و ظهور. بَرْج به معنى درشتى چشم؛ در شدت سياهى يا سفيدى آن، از همين ريشه است.

ب) پناهگاه. و «بُروجِ» آسمان از همين معناست. اصل بروج، دژها و قصرهاست. «تَبَرُّج» در معناى اول استعمال شده و به معنى آشكار نمودن زن زيبايى خود راست.(7)

راغب اصفهانى درباره تبرّج نوشته است:

«لباس مُبرَّج، لباسى است كه بر آن بروجى تصوير شود، و زيبايى چنين لباسى منظور باشد. پس زمانى كه گفته مى‏شود: "تبرّجت المرأة"، زنى كه زيبايى‏هايش را آشكار مى‏سازد، به آن لباس مبرَّج تشبيه مى‏شود. همچنين گفته شده: "تَبَرَّجَتِ الْمَرْأَة"؛ يعنى آن زن از بُرج؛ يعنى قصرش آشكار شد. و قول خداى تعالى در قرآن بر اين معنا دلالت دارد: "وَ قَرْنَ فى‏ ..." و "غَيْرَ مُتَبَرَّجاتٍ بِزينَةٍ"، و بُرْج: گشادگى چشم و زيبايى آن است؛ از باب تشبيه بُرج در هر دو معنايى كه گذشت.»

بنابراين، تبرّج در زن، يعنى خروج او از منزل با زينت و آرايش و معطر، كه با چنين وضعى زيبايى‏هايش را آشكار مى‏سازد و از جمال پنهانش پرده بر مى‏دارد و مردان را دعوت مى‏كند كه به وى بنگرند و بدين گونه آنان را اغوا مى‏كند و به دام مى‏اندازد.

چنين تبرجى، بى‏گمان حرام است؛ زيرا از آن به طور صريح در اين آيه نهى شده است: وَ لا تَبرَّجْنَ ... .

در آيه «وَ لا تبرّجْنَ تبرّج الجاهلية الاولى‏»، كلمه «تبرّج» به «جاهليت» اضافه شده و در اين اضافه كلمه‏اى مقدر است كه از سياق آيه فهميده مى‏شود و تقدير چنين است: «وَ لا تبرجْنَ تَبَرُّجَ نِساءِ الْجاهِلِيَّةِ الْاُولى‏»؛ «مانند زنان جاهلى پيشين زينت‏هاى خود را آشكار مكنيد.»

از اين رو كلمه «نساء» را مقدر گرفتيم، چون «جاهليت» امر معنوى است و تبرج براى آن معنى ندارد.

منظور از «جاهلية الاولى‏»، جاهليت پيش از نزول آيه است.(8)

در اين كه تبرّج به شيوه جاهليت اُولى‏، چگونه تبرجى است، مفسران اقوالى دارند.

- خروج زنان از منازل و راه رفتن آنان در ميان مردان است؛

- منظور راه رفتن با ناز و غنج و دلال است؛

- منظور با تكبر راه رفتن است؛

- زنان لباس‏هاى نازكى مى‏پوشيدند كه بدن نما بود.(9)

در تفسير نمونه درباره جاهليت اولى‏ چنين آمده است:

«در اين كه منظور از "جاهليت اولى‏" چيست، ظاهراً همان جاهليتى است كه مقارن عصر پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - بوده، و به طورى كه در تواريخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستى نداشتند و دنباله روسرى‏هاى خود را به پشت سر مى‏انداختند به طورى كه گلو و قسمتى از سينه و گردن‏بند و گوشواره‏هاى آن‏ها نمايان بود، به اين ترتيب قرآن همسران پيامبر را از اين گونه اعمال باز مى‏دارد.

بدون شك اين يك حكم عام است، و تكيه آيات بر زنان پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به عنوان تأكيد بيشتر است، درست مثل اين كه به شخص دانشمندى بگوييم: "تو كه دانشمندى دروغ مگو"، مفهومش اين نيست كه دروغ گفتن براى ديگران مجاز است، بلكه منظور اين است كه يك مرد عالم بايد به صورت مؤكّدتر و جدى‏تر از اين كار پرهيز كند. به هر حال، اين تعبير نشان مى‏دهد كه جاهليت ديگرى همچون جاهليت عرب پيش از اسلام، در پيش است كه ما امروز در عصر خود آثار اين پيشگويى قرآن در دنياى متمدن مادى را مى‏بينيم.»(10)

چنان كه سيد قطب نيز در اين باره نوشته است:

«جاهليت، برهه معينى از زمان نيست، بلكه حالت اجتماعى ويژه‏اى است كه داراى تصورات خاصى از زندگى است، و ممكن است كه چنين حالتى و چنين تصور و برداشتى در هر زمان و مكانى پيدا شود، كه دليل بر جاهليت آن زمان و مكان خواهد بود. بر اين اساس، ما امروزه در دوره جاهليت كوركورانه‏اى به سر مى‏بريم؛ دوره‏اى كه از حسّ و عاطفه تهى و تصورش حيوانى است و ادراك بشرى به نهايت پستى سقوط كرده است....»(11)

زنان جاهلى امروز، به شيوه خاصى زندگى مى‏كنند؛ زندگى‏اى براساس تبرّج و اختلاط، افسون و انگيزش و فواحش و شهوات، و با اين حال گمان دارند كه هدف نهايى تمدن و شهرنشينى و پيشرفت، همين است.

حال آن كه چنين رفتارهايى جز ارتجاع و انحطاط و عقبگرد به قرون گذشته و بازگشت به زندگى ابتدايى جاهليت نخستين (اولى‏) نيست.

چنين جاهليتى، رفتارهايش براساس جهل استوار است؛ جهلى كه نقيض حلم و رشد و تعادل و تناسب و به معنى سبكى، كم‏خردى و سفاهت است.

چهارم: جاهليت به معنى حميّت و تعصّب‏

خداى تعالى فرموده است:

«وَ هُوَ الَّذى‏ كَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيراً، هُمُ الَّذينَ كفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ الْهَدْىَ مَعْكوفاً اَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَ لَوْلا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤْمِناتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ اَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَيُدْخِلَ اللَّهُ فى‏ رَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً اَليماً، اِذْ جَعَلَ الَّذينَ كَفَرُوا فى‏ قُلوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّهَ الْجاهِلِيَّةِ فَاَنْزَلَ اللَّهُ سَكينَتَهُ عَلى‏ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ وَ اَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى‏ وَ كانُوا اَحَقَّ بِها وَ اَهْلَها وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَىْ‏ءٍ عَليماً»(12)

«اوست همان كسى كه در دل مكّه - پس از پيروز كردن شما بر آنان - دست‏هاى آن‏ها را از شما و دست‏هاى شما را از ايشان كوتاه گردانيد، و خدا به آنچه مى‏كنيد همواره بيناست.

آن‏ها بودند كه كفر ورزيدند و شما را از مسجدالحرام بازداشتند و نگذاشتند قربانى [شما ]كه بازداشته شده بود به محلش برسد، و اگر [در مكه‏] مردان و زنان با ايمانى نبودند كه [ممكن بود] بى‏آن كه آنان را بشناسيد، ندانسته پايمال‏شان كنيد و تاوان‏شان بر شما بماند [فرمان حمله به مكه مى‏داديم‏] تا خدا هر كه را بخواهد در جوار رحمت خويش درآورد. اگر [كافر و مؤمن‏] از هم متمايز مى‏شدند، قطعاً كافران را به عذاب دردناكى معذب مى‏داشتيم.

آن گاه كه كافران در دل‏هاى خود، تعصب [آن هم‏] تعصب جاهليت ورزيدند، پس خدا آرامش خود را بر فرستاده خويش و بر مؤمنان فرو فرستاد، و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت، و [در واقع ]آنان به [رعايت ]آن [آرمان‏] سزاوارتر و شايسته [اتصاف به‏] آن بودند، و خدا همواره بر هر چيزى داناست.»

اين آيات اشاره به صلح حديبيه دارد كه رسول اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - با قريش در سال ششم هجرى منعقد كرد.

اين آيات از حكمت خداوند در عدم شعله‏ور شدن آتش جنگ ميان كافران قريش و مسلمانان - آن گاه كه قريش، رسول خدا - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - را از ورود به مكه براى انجام مراسم عمره و قربانى بازداشت - خبر مى‏دهد، كه در نهايت به عقد صلح حُديبيه بين دو طرف منجر شد.

خداوند به سبب وجود مردان و زنان مؤمن در مكه كه ايمان‏شان را پنهان مى‏داشتند و مسلمانان نيز آنان را نمى‏شناختند، پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و مسلمانان همراه او را از جنگ با كافران قريش كه در مكه به سر مى‏بردند، بازداشت؛ زيرا اگر جنگى در مى‏گرفت، بى‏گمان مسلمانان برخى از اين برادران و خواهران ايمانى خود را - كه ايمان‏شان را مخفى مى‏داشتند - مى‏كشتند و آن گاه پشيمان مى‏شدند. اما اگر از قبل تمايزى بين مسلمانان و كافران مكه بود؛ يعنى عده‏اى ايمان‏شان را مخفى نمى‏داشتند، قطعاً خداوند كفار را به دست مسلمانان به عذاب دردناكى مبتلا مى‏كرد.

بنابراين، كافران قريش مستحق قتل بودند؛ زيرا علاوه بر كفرشان، پيامبر و مسلمانان را از ورود به مسجدالحرام براى انجام مراسم عمره بازداشتند - كه نخستين بار چنين سنت شكنى‏اى صورت مى‏گرفت - ، از اين رو مسلمانان نتوانستند حيواناتى را كه براى قربانى با خود آورده بودند، در محل مخصوصش ذبح كنند، كه آيات زير به همين جريان تصريح دارد:

«هُمُ الَّذينَ كَفَرُوا ... عَذاباً اَليماً»

اما آيه سوم در اين مجموعه كه شاهد بحث ماست، سبب اين اقدام غيرمتعارف كافران قريش مبنى بر جلوگيرى مسلمانان از ورود به مكه را بيان داشته و آن را ناشى از «حميّت جاهلى» كه در دل‏هاى‏شان موجود بود، مى‏داند: «اِذْ جَعَلَ الَّذينَ كَفَرُوا فى‏ قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ»

«كفار قريش به واسطه اين حميّت (تعصب) جاهلى مانع ورود پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و مؤمنان به خانه خدا و انجام مراسم عمره و قربانى شدند، و گفتند اگر اين‏ها كه در ميدان جنگ پدران و برادران ما را كشته‏اند وارد سرزمين ما شوند و سالم بازگردند، عرب درباره ما چه خواهد گفت و چه اعتبار و حيثيتى براى ما باقى مى‏ماند؟!

اين كبر و غرور و تعصب و خشم جاهلى، حتى مانع از آن شد كه هنگام تنظيم صلح‏نامه "حديبيّه" نام خدا را به صورت "بسم الله الرحمن الرحيم" بنويسند و با اين كه آداب و سنن آن‏ها مى‏گفت كه زيارت خانه خدا براى همه مجاز و سرزمين مكه حرم امن است، حتى اگر كسى قاتل پدر خويش را در آن سرزمين يا در مراسم حج و عمره مى‏ديد، مزاحم او نمى‏شد، اما در عين حال آنان مزاحم رسول خدا - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و مؤمنان شدند. قريش با چنين عملى هم احترام خانه خدا و حرم امن او را شكستند و هم سنت‏هاى خود را زير پا گذاشتند و هم پرده ضخيمى ميان خود و حقيقت كشيدند، و چنين است اثرات مرگبار "حميّت جاهلى".»(13)

به گفته راغب، «حميّت» در اصل از ماده «حَمْى» به معنى حرارتى است كه از مواد حرارت‏زا مثل آتش و خورشيد يا بدن انسان توليد مى‏شود ... و به قوه غضب انسان آن گاه كه برانگيخته شود و متراكم گردد، حميّت گفته‏اند.

پس: حَمَيْتُ عَلى‏ فُلانٍ؛ يعنى بر او غضب كردم، و از همين ريشه است سخن خداى تعالى: «حميّةَ الجاهِليّةِ»(14)

نتيجه چنين حميتى در اين جريان سه چيز بود:

1 - به نبوت رسول خدا - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - اقرار نكردند؛

2 - به «بسم الله الرحمن الرحيم» اعتراف نكردند؛

3 - با جلوگيرى از ورود پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و مؤمنان به مكه براى عمره، بين آنان و خانه خدا حايل شدند.

«حميّة الجاهليةِ»، عطف بيان است براى «الحميّة»: «فى‏ قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيّةَ الْجاهِلِيَّةِ». به سبب تقرير و تأكيد مدلول كلام، ابتدا به صورت مجمل «الحميّة»، و سپس به صورت مفصّل «حميّة الجاهلية» آورده شد و چنين تأكيدى اگر به صورت زير مى‏آمد، حاصل نمى‏شد:

«اذ جعل الذين كفروا فى قلوبهم حميّة الجاهلية.»

نكته ديگر آن كه اضافه «حميّت» به «جاهليت» (حميّة الجاهلية) به قصد تحقير و ايجاد تنفر از چنين حميتى صورت گرفته؛ زيرا اين حميّت از خلق و خوى اهل جاهليت است. به عكس، اضافه «سكينه» به ضمير عائد به الله در: «فَاَنْزَلَ اللَّهُ سَكينَتَهُ عَلى‏ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ» اضافه تشريفى است؛ زيرا «سكينه» از اخلاق فاضله و موهبتى الهى است.

چنان كه تفريع «فَاَنْزَلَ اللَّهُ سَكينَتَهُ عَلى‏ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ» بر «اِذْ جَعَلَ الَّذينَ كَفَرُوا فى‏ قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ» حكايت از آن دارد كه مؤمنان دوست داشتند تا با مشركان نبرد كنند و به زور و خشونت هم كه شده براى انجام اعمال عمره وارد مكه شوند، در حالى كه از كفار به سبب جلوگيرى آن‏ها خشمگين بودند؛ ليكن خداوند سكينه و آرامش خود را بر آنان نازل كرد.

مراد از «سكينه»، ثبات و حوصله و بردبارى است؛ يعنى خداوند در دل‏هاى مؤمنان متانت و آرامش قرار داد و از عجله بازشان داشت.

در نتيجه، حميت جاهلىِ كفار را با خشم و خشونت و انتقام پاسخ نگفتند، بلكه با تعقل و ملاحظه‏كارى كه خير كثيرى را در پى داشت، جواب دادند.

ايجاد تقابل بين دو فعل «جَعَلَ» و «اَنْزَلَ» در دو آيه زير:

«اِذْ جَعَلَ الَّذينَ كَفَرُوا فى‏ قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ» و «فَاَنْزَلَ اللَّهُ سَكينَتَهُ عَلى‏ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ» از شرف و برترى «سكينه» بر «حميّت» حكايت دارد؛ زيرا در فعل «انزال» تخييل رفعت موجود است.

لطايف و نكته‏ها

1 - «جاهليت» در قرآن، چهار بار استعمال شده و در هر بار داراى مصداق جديدى است. در سوره آل عمران به معناى جاهليت در پندار و سوء اعتقاد: «يَظُّنُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ، ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ»؛ در سوره مائده به معناى جاهليت در حكم و تشريع: «اَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟»؛ در سوره احزاب به معناى جاهليت در تبرُّج و رفتار: «وَ لا تَبرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْاُولى‏»؛ و در سوره فتح به معناى جاهليت در حميّت و ارتباط و انتساب: «اذ جَعَلَ الَّذينَ كَفَرُوا فى‏ قُلُوبِهُمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ»

2 - ورود «جاهليت» هر بار در مصداقى جديد، به اين واژه شمول و گستردگى خاصى در زمينه‏ها و ابعاد مختلف بخشيده است.

قرآن چهار زمينه را مطرح كرده است كه هر يك از آن‏ها بخش وسيعى از زندگى مردم را در تمام زمان‏ها و مكان‏ها در بر مى‏گيرد.

بنابراين، جاهليت گاه در افكار و عقايد و تصورات و زيربناهاى فكرى نمود خواهد داشت؛ گاه در تشكيلات و تشريعات و قوانين؛ گاه در عادات و سنت‏هاى اجتماعى و در پوشش و لباس و در روابط بين زن و مرد؛ و گاه در دوستى‏ها و وابستگى‏ها و پيوندهاى سياسى، اقليمى، ملى، قومى، حزبى و تشكيلاتى.

3 - «جاهليت» در استعمال‏هاى چهارگانه قرآن در سياق ذمّ وارد شده است؛ ذمّ جاهليت و اصحاب آن و ايجاد تنفر در مسلمانان از جاهليت و مردم جاهلى. جالب آن كه در هر چهار مورد، قرآن، جايگزين مثبت و بزرگى را مطرح كرده است.

در سوره آل عمران آن گاه كه درباره «ظنّ جاهلىِ» باطلى كه منافقان بر آن بودند، ايجاد تنفر مى‏كند، «يقين ايمانىِ» عظيم را كه رسول اكرم - صلى اللَّه عليه و آله - و اصحابش در ميدان اُحد بر آن بودند، عرضه مى‏دارد؛ در سوره مائده آن گاه كه در باب «حكم جاهلىِ» يهود و نصارى به مسلمانان هشدار مى‏دهد، جايگزين بزرگى را مطرح مى‏كند كه همان «حكم الله» باشد؛ در سوره احزاب كه زنان مؤمن را از «تبرّج جاهليت اولى‏» نهى مى‏كند، آنان را به استقرار در منازل و اقامه نماز و اداى زكات و فرمانبرى از خدا و رسول دعوت مى‏فرمايد؛ و آن گاه كه در سوره فتح، كفار قريش را به سبب «حميّت جاهليت» آنان سرزنش مى‏كند، صحابه را به واسطه ثبات و آرامشى كه بديشان نازل فرمود و به واسطه همراهى آنان با تقواى الهى، مدح مى‏فرمايد.

4 - «جاهليت» در هر چهار مورد، وضعى است براى كارهاى كفار، نه كارهاى مسلمانان صالح و نه مسلمانان نافرمان و خلافكار. «ظنّ جاهلى» در سوره آل عمران، فعلِ منافقان كافر است. «حكم جاهلى» در سوره مائده، از اهل كتاب كافر صادر شده است. «تبرّج به شيوه جاهليت اولى‏» در سوره احزاب از زنان متبرّج كافر سر زده و «حميّت جاهلى» در سوره فتح متعلق به كفار قريش است.

در نتيجه اگر چنين رفتارهاى زشتى از مسلمانان معصيت‏كار سر بزند، دليلى است بر ضعف ايمان، نقص تربيت و تأثيرپذيرى‏شان از كفار جاهلى در چنين جاهليت‏هايى.

5 - توصيف جاهليت به «اُولى‏» در سوره احزاب: «ولا تبرّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْاُولى‏» حكايت از آن دارد كه جاهليت بار ديگر پس از اسلام باز خواهد گشت.

درست است كه اسلام با ظهور خود مُهر پايانى بر «جاهليتِ اولى‏» زد، امّا مردم مسلمان گاه فاسد مى‏شوند و بشريت گاه به قهقرا مى‏گرايد و دوباره به سوى جاهليت باز مى‏گردد. در نتيجه براى بار دوم و سوم و چهارم زندگى جاهلى خواهند داشت و اين مسئله زمانى اتفاق خواهد افتاد كه از برنامه‏هاى الهى دور شوند.

هر دور شدنى از برنامه‏هاى الهى و شرع مقدس در هر زمان و مكانى «جاهليت» است؛ از اين رو ما هم‏اكنون در تمام زمينه‏ها در جاهليت قرن بيست و يكم زندگى مى‏كنيم.

پي نوشت ها:

1) التطور الدلالى بين لغة الشعر و لغة القرآن، دكتر عودة ابو عودة، 146 - 148، به نقل از: «التفسير الموضوعى بين النظرية و التطبيق»، ص 149.

2) فجر الاسلام، احمد امين، ص 70 ؛ التطور الدلالى ...، ص 150، به نقل از «التفسير الموضوعى بين النظرية و التطبيق»، ص 149.

3) سوره آل عمران (3) آيه 152 - 154.

4) سوره فتح (48) آيه 11 - 12.

5) سوره مائده (5) آيات 48 - 50.

6) سوره احزاب (33) آيات 32 - 34.

7) معجم مقاييس اللغة، ص 130.

8) در تأويل آن، مفسران اقوالى دارند كه مى‏توان رجوع كرد. مثلاً ابن جوزى شش قول را در اين زمينه نقل كرده است. ر.ك: زاد المسير فى علم التفسير، ابن جوزى، ج 6، ص 379 - 381.

9) اقوال ديگرى نيز گفته شده است. ر.ك: همان.

10) تفسير نمونه، ج 17، ص 290 و 291.

11) فى ظلال القرآن، ج 5، ص 2861.

12) سوره فتح (48) آيه 24 - 26.

13) تفسير نمونه، جزء 26، ص 96 (با تصرف).

14) مفردات، راغب اصفهانى، ص 258 و 259.